

رویکرد کلامی به نظریه ولایت فقیه

محمد مهدی باباپور*

چکیده

«ولایت فقیه»، از جمله نظریاتی است که در عصر غیبت درباره وضعیت سیاسی جامعه شیعی از سوی عالمان این گروه مذهبی ارائه شده و به رغم طرح اولیه چنین موضوعی در مباحث فقهی، مبانی کلامی آن نیز تا حدودی به طور همزمان در این مباحث مطرح و تبیین شده است. در تداوم این بحث‌ها، این سؤال مطرح می‌باشد که آیا ولایت فقیه یک مسئله فقهی است یا کلامی؟ و این مقاله نیز مفروض می‌دارد که این موضوع، هم یک مسئله فقهی و هم کلامی است و میان این دو، ملازمه وجود دارد، اما در اینجا با رویکرد کلامی به تبیین مسئله می‌پردازد.

واژگان کلیدی

ولایت، فقیه، کلام، ولایت فقیه.

مقدمه

پذیرش معرفت عقلی در کلام شیعی، متکلمان شیعه را بر آن داشت تا از نظام کلان فکری اعتقادی خود، تبیینی عقلانی ارائه داده و حداقل ثابت کنند که اصول و باورهای دینی آنها با احکام عقلی تناقض ندارد. در این راستا به ویژه ادله اساسی، چون نیاز بشر به شریعت و نیاز به هادی و راهبر، نیازمند تبیین عقلی بودند و تمرکز خاص کلام شیعی بر مسئله امامت و اعتقاد به وجوب عقلی نصب امام بر خداوند و شمول

*. عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی.

امامت در عرصه سیاسی و اجتماعی، می‌طلبید که مباحثی کلامی و عقلی در این باره طرح و تبیین گردد. حکومت در عصر غیبت، به عنوان مسئله‌ای اساسی و مهم مستلزم تبیین بنیادین و اساسی بوده و چنین وظیفه‌ای تنها از علم کلام ساخته است. البته هر چند بحث ولایت فقیه به عنوان پاسخی به پرسش حکومت در عصر غیبت، بیشتر در کتب فقهی طرح و بسط یافته، اما این امر با حیثیت کلامی آن نیز منافاتی ندارد.

پیش از هر گونه داوری، لازم است تعریفی روشن از مسئله کلامی و تفاوت آن با مسئله فقهی ارائه دهیم تا معیار کلامی بودن از فقهی بودن باز شناخته شود و در نتیجه ثمره کلامی یا فقهی دانستن مسئله ولایت فقیه آشکار گردد.

علم کلام در یکی از ابعاد خود، علمی است که در باره هست‌ها و به ویژه درباره خداوند و اسماء، صفات و افعال او سخن می‌گوید و علم فقه علمی است که درباره وظایف و بایدها و نبایدهای افعال مکلفان بحث می‌کند و از این رو، هر مسئله‌ای که در آن، پیرامون «فعل‌الله» بحث شود، مسئله‌ای کلامی و مسئله‌ای که در آن، درباره «فعل مکلف» نظر داده شود مسئله‌ای فقهی خواهد بود. بنابراین، این تصور که امتیاز علومی مانند کلام و فقه، بستگی به نوع دلیلی دارد که در آنها جاری می‌شود، یعنی هر مسئله‌ای که دلیل عقلی بر آن اقامه شود، آن مسئله کلامی و هر مسئله‌ای که دلیل آن نقلی باشد فقهی است، تصور باطلی خواهد بود؛ زیرا بسیاری از مسائل فقهی را می‌توان یافت که دلیل آنها عقلی است، نه نقلی؛ مانند «وجوب اطاعت از خداوند». این مسئله در عین حال که دلیل عقلی دارد، مسئله‌ای فقهی است و مربوط به وظیفه مکلف می‌باشد. از طرفی برخی از مسائل نیز هستند که کلامی‌اند اما دلیل آنها نقلی است. بنابراین امتیاز دو علم کلام و فقه نه به عقلی بودن یا نبودن مسائل آن دو، بلکه به موضوع آنها بستگی دارد و لذا هر مسئله‌ای که موضوع آن فعل مکلف باشد، فقهی است و هر مسئله‌ای که موضوعش فعل خدا باشد، کلامی خواهد بود.

بحث از ضرورت بعثت انبیاء و وجوب ارسال رسل، یک بحث کلامی می‌باشد؛ زیرا یک مبحث اعتقادی است و به مبدأ تعالی و فعل او مربوط می‌باشد. بحث از وجوب اطاعت از پیامبران و رهبران الهی، یک بحث فقهی است؛ زیرا حکمی در باب عمل مکلفان است. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۴۲ - ۱۴۱)

با توجه به معیار مذکور، مسئله ولایت فقیه دو جنبه دارد: هرگاه جهت بحث این باشد که ولایت فقیه در طول ولایت پیامبر و امام معصوم علیه السلام قرار داشته و مقتضای حکمت الهی به شمار می‌آید و ولایت از طرف خداوند جعل شده است، بحث آهنگ کلامی دارد و هرگاه جهت بحث این باشد که وظایف و حقوق شرعی فقیه و سایر مکلفان را در قبال حکومت مطرح کند، در این صورت بحث جنبه فقهی خواهد داشت. آیت‌الله معرفت در این زمینه می‌گوید:

مسئله ولایت گرچه ریشه کلامی دارد ولی جنبه فقهی آن موجب گردید تا فقها از روز نخست، در ابواب مختلف فقهی از آن بحث کنند و موضوع ولایت فقیه را در هر یک از مسائل مربوط روشن سازند. (معرفت، ۱۳۷۷: ۱)

و در جای دیگر جنبه کلامی بودن مسئله را بر جنبه فقهی بودن آن ترجیح می‌دهد و می‌گوید:

مسئله ولایت فقیه، صرفاً یک مسئله کلامی است که در راستای «امامت» قرار گرفته و در فقه، در مواردی از آن بحث می‌شود که مرتبط با شئون امامت باشد: باب جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، انفال، غنائم، اخماس، زکوات، اقامه جمعه و جماعت و اجرای حدود در قصاص و تعزیرات و غیره، البته فقهایی این مسئله را مورد بحث قرار می‌دهند که از رجال برجسته در دو رشته کلام و فقه می‌باشند گرچه ولایت یک حکم وضعی شرعی است و جنبه فقهی دارد و در باب انواع ولایات آورده می‌شود ولی بیشتر جنبه کلامی آن مدنظر می‌باشد. (همان: ۵)

بنابراین در خصوص ولایت فقیه، از دو جنبه کلامی و فقهی می‌توان سخن گفت. بحث کلامی درباره ولایت فقیه این است که آیا خداوند که می‌داند اولیای معصومش زمان محدودی حضور و ظهور دارند و خاتم اولیایش مدت زیادی غیبت می‌کند، برای زمان غیبت، دستور خاصی صادر کرده یا امت را به حال خود رها نموده است؟ همچنین اگر دستوری در این زمینه وجود دارد، آیا آن دستور، متضمن نصب فقیه جامع شرایط رهبری و لزوم مراجعه مردم به چنین رهبر منصوبی می‌باشد یا نه؟ موضوع چنین مسئله‌ای، فعل‌الله است و لذا اثبات ولایت فقیه و برهانی که بر آن اقامه می‌شود، مربوط به علم کلام خواهد بود.

بعد از اینکه در علم کلام ثابت شد که خداوند در عصر غیبت ولایت را برای فقیه تعیین فرموده، آن وقت در علم فقه از دو جهت مورد بحث قرار خواهد گرفت: ۱. بر فقیه جامع‌الشرایط واجب است این وظیفه را انجام دهد؛ ۲. بر مردم بالغ و عاقل و حکیم و مکلف واجب است ولایت چنین رهبری را بپذیرند و به احکام و دستورات او عمل کنند. این دو مسئله فقهی بوده و فرع بر آن مسئله کلامی هستند؛ زیرا در آنها درباره فعل مکلف، یکی فعل فقیه و دیگری فعل مردم، نظر داده شده و هر دو را به انجام وظایف دینی مکلف کرده است.

بنابراین اصل ولایت فقیه، مسئله‌ای کلامی است ولی همین بحث ولایت فقیه در علم فقه نیز مورد طرح و تبیین قرار می‌گیرد تا لوازم آن حکم کلامی، در بایدها و نبایدهای فقهی نیز روشن شود؛ زیرا بایدها بر هست‌ها مبتنی‌اند و بین این دو ملازمه وجود دارد؛ به نحوی که می‌توان از یک مسئله کلامی اثبات شده به لوازم فقهی آن رسید؛ چه، اگر در فقه نیز مسئله‌ای ثابت شود، لازمه آن

پی بردن به یک مسئله کلامی خواهد بود: یعنی اگر ما در فقه ثابت کردیم که بر مردم واجب است از فقیه جامع‌الشرایط پیروی کنند یا اینکه بر فقیه جامع‌الشرایط تصدی در شئون اجتماعی امور عامه مسلمین واجب است، در این دو صورت کشف می‌شود که خداوند در عصر غیبت، فقیه را برای ولایت و رهبری جامعه اسلامی تعیین کرده است؛ زیرا تا خداوند دستور نداده باشد، فقیه وظیفه پیدا نمی‌کند و نیز مکلف به اطاعت نمی‌شوند. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۴۴ - ۱۴۳)

از مجموع آنچه گذشت، این نکته آشکار می‌شود که ولایت فقیه و بحث از حکومت در عصر غیبت، هم بحث فقهی و هم مسئله‌ای کلامی می‌باشد. نگاه کلامی به این مسئله، مانع از ابعاد فقهی آن نیست، بلکه بین این دو نگاه ملازمه وجود دارد.

بُعد کلامی ولایت فقیه

بُعد کلامی ولایت فقیه با مسئله امامت گره خورده است؛ زیرا اگر مسئله ولایت فقیه از همان زاویه‌ای که به مسئله امامت نگاه می‌شود، مطرح گردد، بُعد کلامی آن آشکار گردیده، همانند مسئله امامت، مبحثی کلامی تلقی خواهد شد؛ اما این سؤال مطرح است که چرا شیعه بحث امامت را مسئله‌ای کلامی می‌داند؟ پاسخ آن است که شیعه امامت را همانند نبوت مربوط به فعل‌الله می‌داند و مسئله امامت را نیز همچون ارسال رسل، در قلمرو فعل الهی قرار می‌دهد و به این سؤالات که آیا خداوند پس از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کسانی را برای هدایت امت تعیین کرده است و آیا نصب امام بر خداوند واجب می‌باشد، پاسخ مثبت می‌دهد.

بنابراین، اگر مسئله ولایت فقیه را در امتداد ولایت معصومان ببینیم و پرسش از انتصاب فقیه عادل به ولایت را - همچون انتصاب امام معصوم به ولایت و امامت - از زاویه فعل الهی بحث کنیم، این بحث کلامی خواهد بود.

امام خمینی از زمره فقیهانی است که به مسئله ولایت فقیه از منظر کلامی نگریست. ایشان بر این نکته اصرار می‌ورزد که نفس ادله‌ای که نصب امام معصوم را اقتضا می‌دارد و در باب امامت به آنها استشهاد می‌شود، در زمان غیبت نیز نصب والی و تشکیل حکومت را اقتضا می‌کند:

همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می‌کند عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت ولی عصر علیه‌السلام را در بر دارد... آیا از خداوند حکیم معقول است که امت اسلامی را رها کند و تکلیف آنها را تعیین نکند؟ آیا خداوند حکیم به هرج و مرج و اختلال در نظام امت اسلامی راضی است؟ (امام خمینی، ۱۴۱۵: ۴۶۲ - ۴۶۱)

آیت‌الله جوادی آملی نیز در زمینه تطور و تکامل نظریه ولایت فقیه قائل است که اوج تکامل نظریه ولایت فقیه توسط امام خمینی صورت گرفت؛ زیرا ایشان بود که این مسئله را در علم کلام مطرح کرد و از دیدگاه کلامی به فقه نگریست:

... ایشان [امام خمینی] کاری را که در محور فقه انجام دادند، این بود که دست «ولایت فقیه» را که تا آن زمان مظلوم واقع شده بود و در محدوده مسائل فرعی محبوس بود، گرفتند و از قلمرو فقه بیرون آوردند و در جایگاه اصلی خود یعنی علم کلام نشاندهند و سپس این مسئله را با براهین عقلی و کلامی شکوفا ساختند. به نحوی که بر همه مسائل فقه سایه افکند و نتایج فراوانی به بار آورد که یکی پس از دیگری شاهد آن بودیم. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۲۷۸ - ۲۷۷)

ایشان در خصوص جایگاه کلامی ولایت فقیه می‌نویسد:

هنگامی که «ولایت فقیه» به عنوان یک مسئله کلامی و در قلمرو علم کلام مطرح شد و روشن گردید که تعیین ولی و سرپرست جامعه اسلامی مربوط به فعل خداوند است، این کلام فقه را مشروب می‌کند و بر آن سایه می‌آفکند و آنگاه است که انسان، سراسر فقه را با دیدگاه کلام می‌نگرد. (همان: ۲۷۸)

حال که روشن شد جایگاه اصلی بحث ولایت فقیه در علم کلام است و از این دیدگاه ولایت فقیه در امتداد ولایت معصومان مطرح می‌باشد، به بحث در مورد قواعدی از علم کلام که می‌توانند در اثبات ولایت فقیه مؤثر باشند می‌پردازیم.

۱. قاعده لطف

یکی از قواعدی است که در کلام شیعه جایگاه محوری و کلیدی دارد و بسیاری از مسائل کلام از جمله نبوت و ارسال رسل و نصب امام بر این قاعده استوار گشته است. از این رو شاهدیم که متکلمانی چون خواجه نصیر، حکیم لاهیجی و علامه حلی که گرایش‌های حکمی داشته‌اند، در کتب کلامی خویش به این قاعده استناد کرده‌اند.

با توجه به اینکه گفته شد جایگاه ولایت فقیه در علم کلام است، آیا با این قاعده کلامی (قاعده لطف) می‌توان این موضوع را اثبات کرد؟ به عبارت دیگر همان‌طور که در علم کلام با قاعده لطف به اثبات نبوت و نصب امامت پرداخته می‌شود و به تعبیر امام خمینی علیه السلام که «همان دلالی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می‌کند، عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت

ولی عصر^{علیه السلام} را در بر دارد» (امام خمینی، ۱۴۱۵: ۲ / ۴۶۱) چگونه می‌توان از این قاعده کلامی در اثبات ولایت فقیه استفاده کرد؟

ابتدا تقریر این دلیل را ذکر می‌کنیم و سپس در اثبات مطلب از آن بهره می‌گیریم. ملا عبدالله لاهیجی، متکلم محقق می‌نویسد:

همه فرقه امامیه معتقدند که نصب امام بر خداوند عقلاً واجب است و دلیل آنها بر این مطلب این است که: شکی نیست در زمانی که پیامبری موجود نباشد و به سبب ختم نبوت امکان وجود آن نباشد و امت به تکالیفی که موجب وحدت اجتماع و حضور مردم در صحنه می‌باشد مانند اقامه نماز جمعه و حفظ مرزهای اسلامی و آماده نمودن ارتش و سپاه برای جهاد و مقابله با دشمنان دین و امثال این، مکلف باشند همه اهل اسلام بر وجوب آن اتفاق نظر دارند و الا فتنه، آشوب، جنگ و درگیری واقع می‌شود.

پس وجود امام به معنای (ریاست در امور دین و دنیا) برای مکلفین لطف است و عقل می‌گوید که جلوی مفاسد امور را نمی‌توان گرفت مگر به وجود سلطانی قاهر و عادل. لذا به طریق شکل اول می‌گوییم:

نصب امام برای دفع فساد لطف است؛

و هر لطف که موجب دفع فساد باشد بر خداوند واجب است؛

پس نصب امام بر خدای تعالی واجب است و هوالمطلوب. (لاهیجی، بی‌تا:

۱۰۹ - ۱۰۷)

اگر به این دو اصل معتقد باشیم که وجود سلطان قاهر عادل، برای زندگی اجتماعی بشر و نظم جامعه، لازم بوده (لطف) و لطف بر خداوند واجب است، آنگاه به یک نتیجه کلی خواهیم رسید که واجب بودن نصب سلطان قاهر عادل را اثبات می‌کند؛ صرفاً نصب خصوص امام معصوم به اثبات نمی‌رسد، بلکه شامل ولایت فقیه نیز می‌شود.

شعرانی، یکی دیگر از حکیمان الهی در این خصوص می‌گوید:

امام لطف است؛ چون با او مردم به طاعت نزدیک و از معصیت دور می‌شوند. اگر امام نباشد، فتنه و فساد برمی‌خیزد و همه می‌دانند که بدون رئیس، چه آشفتگی در معشیت مردم روی می‌دهد. و اگر رئیس امام باشد، هم امر دین منظم است و هم امر دنیا. (شعرانی، بی‌تا: ۵۰۷)

متکلمان شیعه با این استدلال، درصدد تبیین و اثبات سه دیدگاه بوده‌اند:

۱. ریاست و فرمانروایی برای جامعه بشری لازم و ضروری است؛

۲. عقل به این ضرورت، حکم می‌کند؛

۳. نصب و تعیین امام از باب لطف بر خداوند لازم است.

از این‌رو، با قبول مقدمات دلیل لطف، اختصاص دادن آن به حکومت معصوم وجهی ندارد. البته با بودن معصوم و دسترسی به او، لطف فقط نصب وی را اثبات می‌کند؛ یعنی با ضمیمه شدن یک دلیل دیگر، شرط عصمت در امام به اثبات می‌رسد. لذا می‌توان گفت که وجود امام و رهبر، برای یک جامعه، یک لطف و عصمت او لطف دیگری است.

پس حتی با فقدان شرط عصمت در زمامدار - مانند عصر غیبت - باز هم لطف اول برای اصلاح نظام جامعه و جلوگیری از مفسد و هرج و مرج، وجود حکومت را عقلاً بر خداوند اثبات و نصب را لازم می‌سازد.

علامه حلی، ضرورت امامت را بر اساس قاعده لطف این‌گونه تقریر می‌کند:

در نزد عقلا آشکار و واضح است که وقتی برای خردمندان، رئیس و فرمانروایی باشد که آنان را از تعدی باز دارد، مانع گناه از طرف آنان شده و به انجام طاعات و دنبال کردن عدل و انصاف ترغیب کند، آنها به صلاح و نیکی نزدیکتر و از فساد فاصله بیشتری می‌گیرند. و این مطلبی ضروری است که هیچ عاقلی نمی‌تواند آن را مورد تردید قرار دهد. پس وجود امام لطف است و چون لطف بر خداوند واجب است، لذا وجود امام بر خداوند لطف است. (علامه حلی، ۱۳۷۵: ۳۶۲)

در این تقریر لزوم و ضرورت وجود فردی اثبات می‌گردد که به عنوان رئیس در میان مردم، جلوی فتنه و فساد را می‌گیرد.

خواجه نصیرالدین طوسی، یکی از متکلمان برجسته شیعی، می‌گوید:

امامت لطف است، زیرا پس از استقرار و بررسی در مردم، بالضروره می‌دانیم که وقتی خلق داری رئیس قاهری باشد که جلوی کارهای ناروای آنان را گرفته و مانع آنها شود، بدون تردید، مردم بیشتر از این امور پرهیز می‌کنند. و اگر چنین قاهری نباشد، به عکس، کمتر از زشتی‌ها پرهیز می‌کنند، و لطف از قبیل قدرت دادن به انسان و از بین بردن مفسد است و چون این دو بر خداوند حکیم، لازم است، تعیین امام نیز بر او واجب است. (طوسی، بی‌تا: ۴۲۷)

مطالب مذکور را در قالب یک برهان کلامی چنین می‌توان بیان کرد:

مقدمه نخست: وجود حکومت صالح و امام و حاکم عادل، در صلاح معنوی جامعه، نقش تعیین کننده‌ای دارد؛

مقدمه دوم: همان قاعده لطف است، یعنی مقتضای لطف و حکمت الهی این است که آنچه را برای رشد و هدایت معنوی جامعه مؤثر است، عملی سازد؛ مفاد این دو مقدمه - به ضمیمه اینکه خداوند کامل‌ترین صفات را واجد است - این است که رهبر جامعه، فردی معصوم و مصون از خطا و لغزش در علم و عمل باشد. از این رو، عصمت پیامبران، یک ضرورت کلامی است که متکلمان اسلامی - فی‌الجمله - بر آن اتفاق نظر دارند و از دیدگاه امامیه، جانشینان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز از این ویژگی برخوردارند. ولی، چون غیبت امام معصوم - به دلیل یک رشته علل اجتماعی و مصالح دینی - امری اجتناب ناپذیر است و از طرفی به مقتضای مقدمه اول، حکومت و رهبری صالح - خواه در حد اعلای آن، که با عصمت همراه است و خواه در حد نازل‌تر آن، که با عدالت و پارسایی همراه است - مصداق قاعده لطف می‌باشد، تعیین والی و رهبری که زمام امور مسلمانان را عهده دار شود، امری لازم و واجب است؛ و مصداق آن کسی غیر از فقیه و مجتهد عادل و پارسا نخواهد بود.

چنین استدلالی به طور روشن‌تر و شفاف‌تر در بحث‌های عالمان و حکیمان متأخر شیعی نیز مطرح شده و آنان از قاعده لطف که مبنای کلامی متکلمان شیعی در اثبات نبوت و امامت بوده است بهره گرفته و آن را در اثبات ولایت فقیه به کار برده‌اند. چنان‌که آیت‌الله صافی گلپایگانی می‌نویسد:

آن‌چنان که بر خداوند حکیم به مقتضای حکمت و قاعده لطف، نصب امام و حجت والی بر بندگان واجب است، بر امام و والی نیز نصب قائم‌مقام در شهرهایی که از آنها غایب است و نیز در عصر غیبت واجب است. (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۵ ق: ۱۲)

امامت، لطف الهی است که باید از جانب خداوند معرفی شود، تا غرض از تشریح جامعه عمل پوشد. این یک استدلال منطقی است که از صغری و کبری و سپس نتیجه ترکیب یافته است. صغری، عبارت است از آنکه امامت و رهبری امت، جلوه‌ای از لطف الهی بوده و از مقام حکمت و فیض علی‌الاطلاق خداوندی نشأت می‌گیرد و کبری عبارت از این است که ضرورت ایجاب می‌کند که خداوند از هر چه مقتضای لطف و حکمت او می‌باشد، دریغ نکند. امامت که همان رهبری صحیح مردم است، بایستی از جانب خداوند تعیین گردد؛ خواه از طریق نص، چنان‌که در عصر حضور چنین بوده و یا از طریق وصف، چنان‌که در عصر غیبت این‌گونه است. (معرفت، ۱۳۷۷: ۱۱۵ - ۱۱۴)

به هر حال به نظر می‌رسد ضرورت وجود حاکم عادل نوعاً و شخصاً و تعیین جانشین از جانب امام معصوم، به ویژه در عصر غیبت، طبق تقریرات مذکور روشن و آشکار است.

۲. قاعده اثبات ضرورت نبوت

عالمان دین همواره در مباحث نبوت و امامت، به دلیل عقلی تمسک کرده‌اند. برهان عقلی از مقدمات عقلی و یقینی سود می‌جوید. این مقدمات باید دارای چهار خصوصیت کلیت، ذاتیت، دوام و ضرورت باشند و لذا نتیجه حاصله نیز، کلی، دائمی، ضروری و ذاتی بوده و هرگز ناظر به امر جزئی و اشخاص نخواهد بود. از این رو، براهینی که در باب نبوت و امامت اقامه می‌شود، هیچ یک ناظر به نبوت یا امامت شخص خاصی نیست و امامت و نبوت شخص خاصی را اثبات نمی‌کند. بنابراین مسئله ولایت را برای فقیه جامع‌الشرایط اثبات می‌کند؛ اما اینکه کدام یک از فقیهان جامع‌الشرایط باید ولایت را به عهده گیرد، امر جزئی و شخصی است که تعیین آن با دلیل عقلی نیست. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۵۱)

برهان معروف حکما بر ضرورت نبوت عامه را می‌توان به گونه‌ای تقریر کرد که نتیجه آن نه تنها ضرورت نبوت، بلکه ضرورت امامت و ضرورت نصب فقیه عادل نیز باشد. این برهان که بر اساس ضرورت نظم در جامعه استوار است، لزوم قانون الهی و مجری آن را به اثبات می‌رساند؛ یعنی متکلمان شیعی در جهت اثبات اعتقاد خویش در باب وجوب عقلی تعیین امام بر خداوند، به اثبات صغرای آن، یعنی به اثبات ضرورت عقلی وجود رؤسا در جامعه پرداخته‌اند. در چنین حکمی اغلب متکلمان معتزلی نیز با امامیه هم رأی هستند؛ گرچه آنها متعلق وجوب را نه خداوند، بلکه مردم می‌دانند. عمده‌ترین این تقریر از سوی متکلمان شیعی چنین است:

ما مردم را چنین یافتیم که هر زمان فاقد رؤسا و افرادی باشند که در تدبیر امور خویش و سیاستشان به آنها مراجعه کنند، در این صورت حال ایشان آشفته گشته و زندگی ایشان مکدر و افعال قبیح چون ظلم و ستم در آن رواج می‌یابد و چنین یافتیم که هر زمان برای ایشان رئیس یا رؤسایی باشد که در امور خویش به ایشان مراجعه کنند به صلاح و رستگاری نزدیکتر و از فساد دورتر خواهند بود و این امری است که در هر قبیله و شهری و هر زمان و حالی عمومیت دارد. (سیدمرتضی، ۱۴۱۱ ق: ۱ / ۴۷)

همان‌طور که ذیل گفتار فوق آمده است، ضرورت عقلی ریاست در جامعه همیشگی و دائمی است و اختصاص به زمان خاصی ندارد. در درجه نخست، باید نبی باشد و در صورت فقدان او وصی معصوم و در صورت عدم حضور وصی، نبوت به فقیه عادل می‌رسد. آیت‌الله جوادی آملی در خصوص این برهان عقلی می‌گوید:

همه براهین عقلی که ضرورت نیاز جامعه به عنصر فاعلی نظم صحیح را ثابت

می‌نمود در زمان غیبت ولی عصر^{علیه السلام} برای تثبیت نائب یا نماینده آن حضرت اقامه می‌شود و هرگز نمی‌توان دوران غیبت را که ممکن است معاذالله به هزاران سال طول بکشد دوران هرج و مرج دانست ... و چون برهان عقلی قابل تخصص نیست پس وجود نائب یا نماینده ولی عصر^{علیه السلام} در زمان غیبت آن حضرت لازم خواهد بود. (جوادی آملی، بی‌تا: ۱۳۸ - ۱۳۷)

ایشان در کتاب ولایت فقیه در توضیح این برهان عقلی می‌نویسد:

حیات اجتماعی انسان و نیز کمال فردی و معنوی او، از سویی نیازمند قانون الهی در ابعاد فردی و اجتماعی است که مصون و محفوظ از ضعف و نقص و خطا و نسیان باشد، و از سوی دیگر نیازمند حکومتی دینی و حاکمی عالم و عادل برای تحقیق و اجرای آن قانون کامل است. حیات انسانی در بعد فردی و اجتماعی، سبب هرج و مرج و فساد و تباهی جامعه می‌شود که هیچ انسان خردمندی به آن رضا نمی‌دهد. این برهان که دلیل عقلی است و مختص به زمین و زمان خاصی نیست هم شامل زمان انبیاء می‌شود که نتیجه‌اش ضرورت نبوت است و هم شامل زمان پس از نبوت رسول خاتم است که ضرورت امامت را نتیجه می‌دهد و هم شامل زمان پس از نبوت رسول خاتم است که ضرورت امامت را نتیجه می‌دهد و هم ناظر به عصر غیبت امام معصوم است که حاصلش ضرورت ولایت فقیه است. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۵۲ - ۵۱)

کسی که در عصر غیبت، ولایت را از سوی خداوند برعهده دارد گرچه معصوم نیست؛ اما باید دارای سه ویژگی باشد. ویژگی اول: شناخت قانون الهی؛ زیرا تا قانونی شناخته نشود اجرایش ناممکن است؛ ویژگی دوم: استعداد و توانایی تشکیل حکومت برای تحقق بخشیدن به قوانین فردی و اجتماعی اسلام؛ ویژگی سوم: امانتداری و عدالت در اجرای دستورهای اسلام و رعایت حقوق انسانی و دینی افراد جامعه. به دلیل همین سه ویژگی ضروری است که گفته می‌شود نیابت امام عصر^{علیه السلام} و ولایت جامعه در عصر غیبت از سوی خداوند، بر عهده فقیهان جامع شرایط (دارای سه شرط مذکور) می‌باشد.

۳. قاعده اثبات ضرورت تداوم رهبری الهی

دلیل عقلی بر ضرورت تداوم رهبری الهی و ولایت فقیه را می‌توان با استمداد از برخی مقدمات شرعی و ترکیب آن با مقدمات عقلی سامان داد. در اینجا به سه برهان از این براهین اشاره می‌کنیم: آیت‌الله بروجردی^{رحمته الله علیه} به کمک مقدمات عقلی و نقلی زیر به اثبات این قاعده می‌پردازد:

رهبر جامعه عهده‌دار رفع نیازهایی است که حفظ نظام اجتماعی متوقف بر آنها است؛ و اسلام به این نیازهای عمومی توجه و احکامی در این خصوص تشریح کرده است و اجرای آنها را از والی و حاکم مسلمین خواسته است؛ و این حاکم در صدر اسلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پس از وی ائمه اطهار هستند و سیاست و تدبیر امور جامعه از وظایف آنها بوده است. از طرفی مسائل سیاسی و تدبیر امور جامعه مختص به آن زمان نبوده و از مسائل مورد ابتلای مسلمین در همه زمان‌ها و مکان‌ها است. در زمان حضور ائمه به علت پراکندگی شیعیان، دسترسی آنان به حضرت ائمه به سهولت امکان پذیر نبوده است؛ با وجود این، یقین داریم که آنها کسانی را به تدبیر این گونه امور منصوب می‌کردند تا امور شیعیان مختل نشود و ما احتمال نمی‌دهیم که در عصر غیبت، امامان شیعه مردم را از مراجعه به طاغوت و عمال آن منع نکرده باشند و در عین حال سیاست را مهمل گذاشته، کسانی را بر تدبیر سیاست و رفع خصومت و دیگر نیازهای اجتماعی مهم تعیین نکرده باشند. با توجه به لزوم نصب ولی از طرف ائمه، به ناچار، فقیه عادل برای احراز این منصب متعین است؛ زیرا هیچ کس معتقد به نصب غیر فقیه به این سمت نیست، پس بیش از دو احتمال متصور نیست: اول آنکه ائمه کسی را به این سمت منصوب نکرده باشند و فقط آنها را از رجوع به طاغوت و سلطان جائز منع کرده باشند؛ دوم آنکه فقیه عادل را به این مسئولیت منصوب کرده باشند. بر اساس مقدمات قبل، بطلان احتمال اولی روشن می‌گردد، پس قطعاً فقیه عادل به ولایت منصوب است. (منتظری، ۱۳۶۷: ۷۳ - ۷۲)

این برهان بر این نکته تأکید دارد که اسلام در همه زمان‌ها، چه در زمان حضور معصوم و چه در زمان غیبت او، به نیازهای گوناگون اجتماع بشری توجه کرده است و برای رفع این نیازها حاکمانی را با شرایط خاصی در نظر گرفته است تا آنها با توجه به آگاهی که از احکام سیاسی - اجتماعی اسلام دارند به رفع این نیازها بپردازند. این حاکم به ترتیب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه و فقهای عادل می‌باشند.

امام خمینی رحمته الله علیه نیز در برهانی مشابه با برهان فوق به اثبات این قاعده می‌پردازد:

تمامی احکام انتظامی اسلام در رابطه با نظام مالی، سیاسی، حقوقی کیفری همچنان ادامه دارد و مخصوص عصر حضور نبوده است و همین امور موجب می‌گردد تا ضرورت حکومت و رهبری امت را ایجاب کند و فرد شایسته مسئولیت تأمین مصالح امت و تضمین اجرای عدالت را مشخص سازد. وگرنه تنها پیشنهاد احکام انتظامی و به اهمال گذاردن جانب مسئولیت اجرایی، مایه هرج و مرج و

اختلال در نظام خواهد بود، با آنکه می‌دانیم حفظ نظام از واجبات موکد است و اختلال در امور مسلمین از میغوضات شرع مقدس است. بنابراین هدف شارع، جز با تعیین والی و حاکم اسلامی و مشخص ساختن شرایط و صلاحیت لازم در اولیای امور، قابل تأمین نیست. این گونه مسائل، بسیار روشن است که از اموری است که مورد نیاز میرم جامعه اسلامی می‌باشد و به اهمال گذاردن آن از جانب صانع حکیم معقول نیست. بنابراین هر آن دلیلی که بر ضرورت مقام امامت دلالت دارند، همان دلیل بر ضرورت امتداد مقام ولایت در دوران غیبت نیز دلالت دارد. (امام خمینی، ۱۴۱۵: ۱ / ۴۶۱)

حضرت امام در این برهان بر ماهیت احکام اسلامی و سیاسی و اجتماعی بودن آن و ضرورت حفظ امنیت جامعه و اجرای احکام اسلامی بر وجود امام و حاکم اسلامی تأکید می‌کند و ضرورت آن را از راه قاعده اثبات ضرورت تداوم رهبری الهی به اثبات می‌رساند.

آیت‌الله جوادی آملی نیز در استدلالی مشابه آنچه گذشت، به بیان دیگری به این مسئله اشاره می‌کند:

صلاحیت دین اسلام برای بقاء و دوام تا قیامت یک مطلب قطعی و روشن است و تعطیل نمودن اسلام در عصر غیبت و عدم اجرای آن و دفاع از کیان دین و حراست از آن در برابر مهاجمان چیزی نیست که در مطلوبیت و ضرورت آن بتوان تردید نمود؛ و بررسی احکام سیاسی - اجتماعی اسلام، گویای این مطلب است که بدون فقیه جامع‌الشرایط تحقق این احکام امکان پذیر نیست؛ و عقل با نظر نمودن به این موارد حکم می‌کند که خداوند یقیناً اسلام و مسلمانان را در عصر غیبت بی‌سرپرست رها نکرده و برای آنان والیان جانشین معصوم تعیین فرموده است. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۶۸ - ۱۶۷)

این برهان که بر ضرورت وجود امام و نظام امامت پس از نبی اکرم صلی الله علیه و آله تأکید می‌کند، بر اساس جاودانه و ابدی بودن اجرای احکام الهی و ضرورت وجود حاکم و متولی اجرا و رها نشدن امت در عصر غیبت می‌باشد.

در مجموع این براهین متعدد، بر لزوم تصدی اسلام‌شناسان وارسته (فقه‌اء جامع‌الشرایط) که در خصوص اجرا و پیاده کردن ابعاد اجتماعی - سیاسی اشراف کامل داشته باشند، متفقند.

نتیجه

دوره غیبت به دلیل فقدان حضور در جامعه برای شیعیان دوره نقصان و حرمان تلقی می‌شود؛ از این رو،

یکی از مهم‌ترین مسائل پیش روی شیعیان در این دوره، مسئله حق حاکمیت و حکومت در عصر غیبت بوده است. عمده‌ترین مباحث در این خصوص در دو حوزه کلام و فقه مطرح شده است و آنچه در این مقاله به آن توجه شد، رویکرد کلامی - عقلی بود. گفته شد که جایگاه اصلی این بحث در علم کلام و مربوط به فعل خدا است و شاخه‌های این بحث مربوط به حوزه فعل مکلفین می‌باشد که وجوب تصدی فقیه و وجوب اطاعت مردم را به دنبال دارد.

با توجه به جایگاه کلامی، داشتن موضوع حکومت و ولایت فقیه در عصر غیبت، برای اثبات این امر به یکی از مهم‌ترین قواعد علم کلام به نام قاعده لطف که در اثبات نبوت و امامت از آن استفاده می‌شود استناد شد و از این منظر ولایت فقیه در استمرار ولایت نبی و ولایت امام معصوم تفسیر گردید. در نگاه عقلی به مسئله ولایت فقیه به دو نوع برهان عقلی به نام قاعده اثبات ضرورت نبوت و قاعده اثبات ضرورت تداوم رهبری الهی اشاره و از تقریرهای مختلف دلیل عقلی از سوی علمای اسلام برای اثبات ولایت فقیه در عصر غیبت استفاده گردید و در نهایت، این نتیجه حاصل شد که وجود حاکم عادل در عصر غیبت از باب قاعده لطف و حکمت الهی بوده و از طریق قاعده اثبات ضرورت نبوت و ضرورت تداوم رهبری الهی، لازم و ضروری می‌باشد.

منابع و مأخذ

۱. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۴۱۵ ق، *البیع*، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲. جوادی آملی، عبدالله، بی تا، *پیرامون وحی و رهبری*، تهران، الزهرا.
۳. _____، ۱۳۷۸، *ولایت فقیه*، قم، مرکز نشر اسراء.
۴. لاهیجی، فیاض، بی تا، *سرمایه ایمان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۵. سید مرتضی، ۱۴۱۱ ق، *الشافعی*، ج ۱، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
۶. شعرانی، ابوالحسن، بی تا، *ترجمه و شرح کشف‌المراد*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۷. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، ۱۴۱۵ ق، *ضروره وجودالحکومه او ولایه‌الفقیه فی عصرالغیبه*، قم، بی تا.
۸. طوسی، خواجه نصیرالدین، بی تا، *تخلیص المحصل (رساله الامامه)*، بی جا، بی تا.
۹. علامه حلی، ۱۳۷۵، *کشف‌المراد*، با تعلیقه جعفر سبحانی، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
۱۰. منتظری، حسینعلی، ۱۳۶۷، *بدرالظاهر فی صلواته الجمعه والمسافر (تقریرات ابیات آیت‌الله بروجردی رحمته الله علیه)*، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیقات اسلامی.
۱۱. معرفت، هادی، ۱۳۷۷، *التمهید*، قم، مؤسسه انتشارات تمهید.

